

است و وجود منتسب به افراد، مجازی است. وی مستند اصلی امر را کشف و وجدان می‌داند. سپس ضمن نفی معنی ذهنی و اصطلاح منطقی کلی از ساحت وجود حق، هشدار می‌دهد که اصطلاح هر طایفه را باید در عرف همان طایفه دریافت، و گر نه حتی محققان نیز در ورطه مخالفت و احیاناً تکفیر یکدیگر می‌افتند. وی نمونه‌هایی را از مواضع سمعانی و گیسو دراز علیه ابن عربی به جهت عدم دریافت اصطلاحات یکدیگر به دست می‌دهد. خاتمه بحث در اشاره به مراتب ظاهری عالم، یعنی صادر اول (امر) - عقل، نفس و طبع می‌باشد.

وحدت شخصی وجود بدین عبارت بیان شده است: اشیاء همه مظاهر اوست و این وجود، وجود حق است. مراد ایشان این است که اشیاء هرگز وجود ندارند... و این وجود که مُدْرک می‌شود، نه وجود ایشان است، بلکه پرتو وجود حق است که ظهور کرده در ایشان. وی سپس مثال نور آفتاب و ماه را برای تقریب به ذهن ذکر می‌کند.

رکن چهارم در بیان مقصود عرفاست که وجود حق را به کلی طبیعی تشبیه نموده‌اند؛ با این تفاوت که نزد ایشان نه وجود افراد، بلکه وجود کلی (کلی سعی عرفانی) حقیقی

● یادداشتها

- ۱- ضرب المثل عربی با این مفاد فارسی: چه نسبت خاک را با عالم پاک؟ (شیخ محمود شبستری، گلشن راز)
- ۲- شرح حکمة الاشراق، الفصل الخامس فی المعاد والنسبوات والمنامات.
- ۳- مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۲۰۳ و ج ۶۷، ص ۳۱۳.
- ۴- شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۰۵ نیز: نهج البلاغه، حدیث ذعلب نیز بحار، ج ۴، ص ۱۷.
- ۵- التوحید، ص ۱۱۷ نیز بحار، ج ۴، ص ۴۴.
- ۶- التوحید، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.
- ۷- خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، (چاپ وزارت ارشاد اسلامی) ص ۹۵ و ۹۶.
- ۸- از شطحیات معروف حلاج.
- ۹- از شطحیات معروف بایزید بسطامی. شکل کامل آن چنین است: سبحانی ما اعظم شأنی!
- ۱۰- در اعتراض حسن افتادن، به معنی «به چنگ حس افتادن و در معرض احاطه آن قرار گرفتن» است.
- ۱۱- صاهل به معنی: شبهه کشنده.
- ۱۲- مأخذ خبر مزبور به دست نیامد. اما شبیه مفاد آن در حدیث شریف مروی از حضرت حجت (عج) به این مضمون روایت شده است: «نحن صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا» بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۸ و ج ۳۳، ص ۵۸.
- ۱۳- مفتاح الغیب، مندرج در مصباح الانس فناری، ص ۷۹ و قولنا هو وجود للتفهیم، لا ان ذلك اسم حقیقی له، بل اسمه عين
- صفته وصفته عين ذاته.
- ۱۴- مولانا ابن مطلب را در قالب ابیات ذیل به خوبی تبیین نموده است:
وصف پاکی ووقف بر نور ره است
تا بشش گر بر نجاسات ره است
ارجعی بشنود نور آفتاب
سوی اصل خویش باز آمد شتاب
نه زگلخنها بر او رنگی بماند
نه زگلشنها بر او رنگی بماند
- ۱۵- اشارات، ج ۳، ص ۲-۸.
- ۱۶- سید محمد گیسو دراز (وفات ۸۲۵ هـ. ق) شیخ چشتیه هند در زمان خود بوده. ر.ک: دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۲۱.
- ۱۷- علاء الدوله سمعانی (وفات ۷۳۶ هـ. ق) در مورد زندگی و آثار او رجوع شود به: منبع قبل، ص ۶۸ به بعد نیز مقدمه العروة لاهل الخلوۃ والجلوة از: آقای مایل هروی. نیز تفحات الانس (طبع مؤسسه اطلاعات)، ص ۴۴۱ به بعد.
- ۱۸- رجوع شود به مکتوبات علاء الدوله با ملا عبدالرزاق کاشانی مندرج در تفحات الانس، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.
- ۱۹- سوره یس، آیه ۸۲.
- ۲۰- سمعانی (مکتوبات)، مصنفات فارسی، انتشارات علمی فرهنگی به اهتمام نجیب مایل هروی، ص ۳۴۶.



نقش نهضت‌های علوی در تجزیه قدرت خلافت عباسی

سید احمد رضا خضری

خصوصاً علاقمندان اهل بیت را به دست آورند و مهم‌تر آنکه با جلب اعتماد و اطمینان علویان، آنان را از طرح دعوتی جداگانه به نفع خود بازدارند. سیاست پیوند دعوت عباسی به علویان و بهره‌گیری از محبوبیت و حقانیت آنان در دو مرحله اساسی انجام گرفت:

■ مرحله اول انتخاب محل دعوت

عباسیان، خراسان را به عنوان محل دعوت برگزیدند. این انتخاب، مهم و سرنوشت‌ساز بود، زیرا به سبب تمایل و علاقه بسیار مردم آن دیار به اهل بیت پیامبر (ص)، هر دعوتی که به نام آنان در آنجا صورت می‌گرفت، قبول عام می‌یافت. بر اساس روایت اخبار العباس، محمد بن علی

■ ارتباط دعوت عباسیان با علویان

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی نهضت عباسی، ارتباط دعوت آنان با علویان و به تعبیر رساتر، استفاده عباسیان از نفوذ و اعتبار اهل بیت به سود خویش بود. این سیاست از هنگامی که ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن الحنفیه، حق خلافت خویش را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، تفویض کرد، (۹۸ ه. ق) تا ظهور طلیعه پیروزی و اعلام خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۳ ه) با رعایت احتیاط کامل و به صورتی پنهانی ادامه یافت. در واقع عباسیان ناگزیر بودند که نهضت و دعوت را به اهل بیت پیوند دهند؛ زیرا بدین وسیله بود که هم می‌توانستند خود را از چشم تیزبین حکمرانان اموی پنهان کنند و هم پشتیبانی مردم

دعوت می‌کردند. این شعار مبهم و چند پهلو که قابل انطباق با پندار فرقه‌های متعدد هواخواه اهل بیت بود، بیش از هر کس بر علویان تطبیق می‌کرد. به گفتهٔ احمد امین:

«در واقع عباسیان برای پرهیز از برخورد رویارو با علویان، در تمام مراحل دعوت از ذکر نام شخصی که مردم را به پیروی از او و بیعت با وی فرا می‌خواندند، خودداری کردند.»^(۳)
بگفتهٔ احمد شبلی:

«عباسیان چنان عمل می‌کردند که علویان می‌پنداشتند که آنان به نفع ایشان می‌کوشند...»^(۴)
عباسیان در پرتو این شعار سحرآمیز و تأثیری که در تألیف دلها به ویژه عامهٔ مردم داشت، در پی آن بودند تا ایشان را به سوی «اهل بیت» دعوت کنند و چنین وانمود می‌کردند که برای احقاق حق این خاندان و گرفتن انتقام خون کشته شدگانی چون: حسین (ع) و زید و یحیی، که نزد ایرانیان بسیار محبوب بودند، می‌کوشند. تا آنجا که دوستان اهل بیت و حتی داعیان و نقیبان عباسی نیز به این نیرنگ که در لفافهٔ اظهارات و اعترافات مصلحتی و مخفیانهٔ عباسیان پیچیده شده بود، توجه نداشتند. از این رو، روایتی که صاحب «العیون والحدائق»^(۵) و گروه بسیاری از مورخان دیگر در بارهٔ ابوسلمه - داعی الدعاه عباسیان - و ارتباطش با علویان و کوشش برای خلافت آنان آورده است. توجه می‌شود. زیرا این گزارشها نشان می‌دهند که حتی کسانی چون ابوسلمه و سلیمان بن کثیر^(۶) که هر دو از نزدیکترین داعیان آل‌عباس بودند، از شخصیت حقیقی امامی که قرار بود با او بیعت شود، آگاهی نداشتند^(۷) هم بدین دلیل بود که ابوسلمه در آستانهٔ پیروزی نهضت در صدد برآمد که خلافت را به آل علی (ع) واگذارد که البته چنانکه خواهیم دید، ناکام ماند.^(۸) حتی بر اساس بعضی از روایات،

پیروانش فرمان داده بود: «کوفه را رها کنید که آنان جز علی از کسی پشتیبانی نمی‌کنند. شامیان نیز به ابوسفیان و فرزندان او دل بسته‌اند و اهل حجاز هنوز به روزگار خلافت ابوبکر و عمر چشم دوخته‌اند. بصریان عثمانیند و اهل جزیره خارجی مذهب. اما خراسان سرزمین مردمان بسیار و نیرومندی است که از اندیشه‌های تند و تعصب آلود برکنار و پشتیبان پیامبرند.»^(۱) همچنین بکیر بن ماهان به محمد بن علی گفته بود که:

«سراسر جهان را گشته‌ام به خراسان رفته‌ام و گواه گشودن آن دیار به دست یزید بن مَهَلَب بوده‌ام. ولی هرگز کسانی را این چنین شیفتهٔ خاندان پیامبر (ص) ندیده‌ام. در آن میان به یک تن ایرانی برخوردیم که به فارسی می‌گفت: «هرگز کسانی به گمراهی عربان ندیدیم که پیامبرشان در گذشت و قدرت وی و عترتش به دست دیگران افتاد... به او گفتم: بسیاری از اعراب از خواب برخاسته‌اند و به این گمراهی پی برده‌اند. وی گفت: پس چرا خاندان پیامبر را نمی‌یابید و قدرت را به آنان تفویض نمی‌کنید؟ من ضمانت می‌کنم که همشهریان من در این امر با شما همدستان خواهند شد.»^(۲)

این دو روایت و گزارش دیگری که مؤلف مجهول اخبار الدوله العباسیه از گفتگوی «بکیر بن ماهان» با «سلیمان بن کثیر» یکی از بزرگان خراسان آورده است. هم آسادگی مردم آن دیار را برای حمایت از خاندان پیامبر (ص) بیان می‌کند و هم حسن انتخاب آل عباس و بهره‌گیری درست آنان را از این آتش پنهان و نیروی بالقوه، نشان می‌دهد.

■ مرحله دوم، انتخاب سیاست تبلیغ

شعاری که عباسیان برگزیدند، دعوت به «الرضا من آل محمد (ص)» بود. مضمون این شعار آن بود که آنان به فردی از آل محمد (ص) که نامش معلوم نبود،

ابوسلمه با برخی از بزرگان کوفه به مشورت پرداخت و رأی بر آن قرار گرفت تا شورایی از فرزندان علی(ع) و عباس تشکیل گردد تا آنان، خود از آن میان کسی را به خلافت برگزینند.^(۹) اما چون از اختلاف میان اعضای شورا بی‌مناک گشت، نامه‌هایی جداگانه به امام جعفر صادق(ع) و عبدالله بن حسن و عمر بن علی بن حسین نوشت^(۱۰) و از آنان - که هر سه از بزرگان علویان بودند - خواست تا یک تن از آنان، خلافت را بپذیرند. اما پیش از آنکه نظر و نقشه او به نتیجه برسد، فرستادگان ابومسلم، نهانگاه سفاح را بیافتند و با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند.^(۱۱)

بی‌تردید طرح و برنامه پنهانی عباسیان به یک کودتا شبیه بود؛ زیرا انطباق مفهوم و مراد شعار «الرضا من آل محمد(ص)» بر آل عباس، برای بسیاری از مسلمانان و شرکت کنندگان در نهضت عباسی غیر منتظره و اعجاب‌آور بود. بنابراین، بلافاصله عباسیان دلایل موجه و قابل قبولی برای استحقاق تصدی خلافت ارائه نمودند که در اقدامات آنان برای اثبات این ادعا می‌توان دو مرحله شناسایی کرد:

در مرحله اول، مدعی شدند که خلافت را از طریق محمد بن علی بن ابی‌طالب(ع) به ارث برده‌اند. این ادعا بر پایه روایتی مشهور که اکثر مورخان و پژوهندگان ملل و نحل آن را آورده‌اند، بیان گردید. بر اساس این روایت، فرقه کیسانیه معتقدند که امامت و خلافت پس از علی(ع)، حق محمد بن حنفیه فرزند وی بود^(۱۲) که پس از محمد به فرزندش ابوهاشم انتقال یافت.^(۱۳)

این ابوهاشم، برای به دست آوردن خلافت، فعالیت‌هایی در عراق انجام داد و به همین سبب به سال ۹۸ هـ به دربار اموی فراخوانده شد و در بازگشت به دست عاملان سلیمان بن عبدالملک

(خلافت = ۸۶ - ۹۹ هـ. ق) مسموم گشت و چون مرگ خویش را قطعی دانست، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در دهکده حمیمه رفت و حق خلافت خویش را به او واگذار کرد و رموز دعوت و اساسی مبلغان و دعوت‌گران خویش را در اختیار او گذاشت و یارانش را به پیروی از این امام جدید سفارش کرد.^(۱۴)

احتمالاً عباسیان از بیان این روایت، می‌خواستند چنین نتیجه‌گیری کنند که علویان، خود حق خلافت را به آنان واگذاشته و از آن چشم پوشیده‌اند.

با آنکه این روایت را بسیاری از منابع آورده‌اند، باید توجه داشت که ابوهاشم فقط یکی از علویان، آنهم از شیعیان کیسانی بود. بنابراین نمی‌توان رأی و عقیده او را در واگذاری حق خلافت به عباسیان به منزله عقیده همه شیعیان از جمله امامیه دانست. در واقع، او حق این کار را نداشت و به همین دلیل باید نظر مورخانی چون: صاحب اخبارالعباس،^(۱۵) که این عمل ابوهاشم را به منزله انتقال حق خلافت از خاندان علوی به خاندان عباسی می‌شمارند، از دقت و صحت به دور دانست. زیرا به نظر می‌رسد که عباسیان بعد از کامیابی نهضت، این موضوع را با آب و تاب بسیار نقل کرده‌اند تا دلیل و حجتی محکم برای محروم ساختن علویان از خلافت داشته باشند.

مرحله دوم: عباسیان کمی پس از اعلام خلافت ابوالعباس سفاح، برای تثبیت و توجیه حقانیت خویش، مدعی شدند که خلافت از همان آغاز حق عباس بن عبدالمطلب بوده است. زیرا پیامبر خدا(ص) او را به جانشینی خود برگزید و چون عباس از خلافت محروم گردید، بعدها محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در صدد برآمد تا حق این خاندان را بازستاند. این روایت را گروهی از

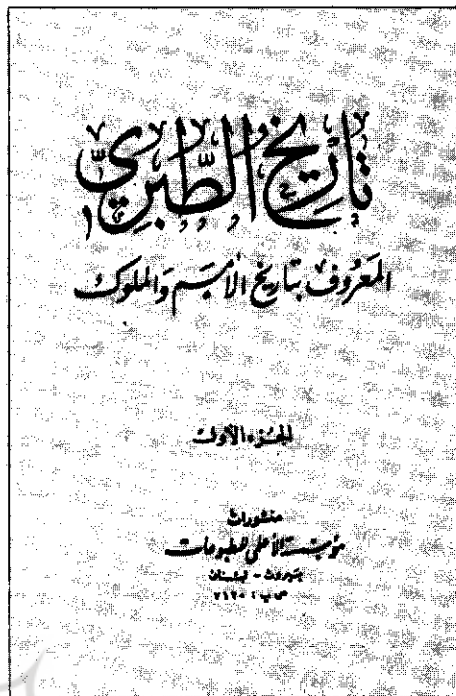
الوحى بين بنى البنات و بينكم
 قطع الخصام فلات حين خصام
 ما للنساء مع الرجال فریضه
 نزلت بذلك سورة الانعام
 انى يكون وليس ذاك بکائن
 لبنى البنات وراثه الاعلام^(۲۱)
 همچنین منصور عباسی در یکی از خطبه‌های
 خود گفت:

«خداوند با اعطای خلافت که میراث ما از پیامبر
 اوست ما را اکرام نمود»^(۲۲) همین منصور در نامه‌ای
 به محمد نفس زکیه نوشت:

«از جمله چیزهایی که عباس از پیامبر (ص) به
 ارث برده است، خلافت اوست که این میراث به
 فرزندان او منتقل گردید.»^(۲۳)
 هارون الرشید نیز گفت:

«ما از پیامبر (ص) خدا ارث بردیم و خلافت
 خدا در میان ما باقی ماند.»^(۲۴)

این سخنان کینه و دشمنی علویان را
 برمی‌انگیخت. زیرا آنان بر پایه احادیث معتبر و
 مشهوری چون عشیره اقریبین^(۲۵)، منزلت^(۲۶)،
 غدیر^(۲۷) و... و نیز سابقه اسلام و فداکاریهای بسیار
 و تقوا و فضایل بی‌شمار علی (ع)، تنها وی را
 شایسته جانشینی پیامبر (ص) و امام منصوب
 می‌دانستند. از این رو، هیچگاه از حق خلافت
 خویش چشم‌پوشی نکردند و در تمام دوران
 خلافت اموی و پس از پیروزی نهضت عباسی، در
 صدد به دست آوردن حق خویش بودند. لذا هرگاه
 فرصت می‌یافتند، شمشیر می‌کشیدند و قیام
 می‌کردند و در صورتی که فرصت قیام نبود، در
 میدان سخن به مبارزه می‌پرداختند. نمونه‌هایی از
 این مبارزه، در کلام کسانی چون سید جمیری و
 دعبل خزاعی و منصور نمری و... که در اشعار
 خویش سخنانی تند بر ضد عباسیان و در باره حق



مورخان آورده‌اند.^(۱۶) چنانکه سفاح (خلافت =
 ۱۳۲ - ۱۳۶ ه. ق) نیز در نخستین خطبه خویش، آن
 را یاد آور شد.^(۱۷) و مهدی (خلافت = ۱۵۸ - ۱۶۸ ه.
 ق) بر آن شد که این مطلب را از احکام
 رسمی حکومت قرار دهد.^(۱۸) با این همه این
 روایت سست می‌نماید و به نظر می‌رسد که
 عباسیان بعدها آن را برای بی‌اعتبار ساختن
 حق رقیبان خود - یعنی علویان - ساخته‌اند و
 با ترجیح عمو بر دختر، به استناد روش تقسیم
 میراث در فقه گروهی از اهل سنت،^(۱۹) در صدد
 توجیه اولویت عباس و اولاد او بر علی (ع) و فاطمه
 و فرزندانش بر آمده‌اند.^(۲۰) چنانکه مروان بن
 ابی حفصه، یکی از شاعران متعصب عباسی در باره
 این موضوع چنین سروده است:

یابن الذی ورث النبی محمداً
 دون الاقارب من ذوی الارحام

خلافت علویان دارند - آشکار است. دعبل^(۲۸) که به دوستی خاندان علی(ع) سخت مشهور است، از مدح ایشان پروایسی نداشت. لذا، گذشته از آنکه قصائدش از نظر ادبی در شمار زیباترین آثار دوره عباسی است، بیان کننده حق علویان در خلافت نیز هست:

ذکرت محل الربع من عرفات
فاسبلت دمع العين بالعبرات
مدارس آیات خلت من تلاوه
ومنزل وحی مقفع العرصات
دیار عفاها جور کل منابذ^(۲۹)
ولم تعف بالایام والسنوات
قبور بکوفان و آخری بطیبه
واخری بفتح نالها صلوات
واخری بارض الجوزان محلها
وقبر بباخمري لدی العبرات
هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا
وهم خیر قادات و خیر حماه^(۳۰)

سید جمیری^(۳۱) نیز در باره حق خلافت علویان، با اشاره به واقعه تاریخی - سیاسی غدیر خم گفته است:

فقال للناس النبی الذی
کان بما قبل له یصدع
وقام مأموراً و فی کفه
کف علی لهم تلمع
رافعها اکرم بکف الذی
یرفع و الکف الذی ترفع
من کنت مولاه فهذا له
مولی فلم یرضوا ولم یقنعوا
و قتلوا اولاده بعده
کل لکل فی الادی یتبع*

در واقع، شیعه و فزق عمده آن، در باره تعیین

امام و خلیفه پس از پیامبر، در یک نظر اشتراک دارند و آن اینست که، آنان با انتخاب امام به وسیله جماعت مسلمین مخالفند و معتقدند که امامان از جانب خدا و پیامبر تنصیص شده‌اند.^(۳۲) و مسلمانان باید از آنان اطاعت کنند. به علاوه، چون شیعیان به عصمت امام معتقدند، هیچگاه با دستگاه‌های حکومت امویان و عباسیان که از جمله فاسدترین مردم زمان خویش بودند، سازگاری نداشتند. از این رو، هنگامیکه عباسیان بر اریکه خلافت تکیه زدند، علویان دانستند که فریب خورده‌اند و از خلافت - که حق واقعی آنان بوده است - محروم شده‌اند. درگیری میان دو حزب علوی و عباسی که در قالب بحث‌های کلامی و ادبی آغاز شده بود، به مرحله عمل و میدان جنگ کشیده شد و پس از چند نبرد خونین، سرانجام شیعیان توانستند چند حکومت مستقل در گوشه و کنار قلمرو خلافت عباسی به وجود آورند.

اینک برای روشن شدن این موضوع به بررسی مهم‌ترین قیام‌های شیعه می‌پردازیم.

* این قصیده ۵۴ بیتی را شیعه و سنی با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. الشیخ عبدالحسین احمد الامینی، القندیر، جلد دوم، طهران، بی‌تا، ص ۲۲۳. شیخ آغا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد ۱۴، تهران، ۱۳۶۰، ص ۹. اشعار مزبور در دیوان سید جمیری چنین آمده است:

فعدنها قام النبی الذی
کان بما باهره یصدع
یخطب مأموراً و فی کفه
کف علی نورها یلمع
رافعها اکرم بکف الذی
یرفع و الکف الذی ترفع
من کنت مولاه فهذا له
والله فیهم شاهد یسمع
و قطعوا ارحامه بعده
فَسُوْفَ بجزون بما قطعوا

■ قیام نفس زکیه

نخستین قیام علوی در روزگار عباسیان که همزمان با خلافت منصور عباسی در حجاز شکل گرفت، قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن علی (ع) بود که شیعیانش او را نفس زکیه و المهدی می نامیدند. (۳۳)

محمد خلافت را حق خود می دانست؛ زیرا بر اساس یک روایت که گروهی از مورخان آن را ذکر کرده اند، شورائی مرکب از عباسیان و علویان، پیش از پیروزی نهضت عباسی وی را به این عنوان برگزیده بود. (۳۴)

لذا هنگامی که سفاح به خلافت رسید، محمد و یارانش از بیعت با وی امتناع (۳۵) و از همان روز، فعالیت برای استقرار خلافت محمد را آغاز کردند. چون عباسیان در این زمان مشغول هموار کردن مشکلات سیاسی و سرکوب کردن عاملان اموی و از میان بردن مدعیانی چون: علی بن عبدالله و ابو مسلم بودند. فرصت مناسب برای مقابله با محمد را نیافتند. در نتیجه، کار او بالا گرفت و در حالی که مخفیانه به هدایت مبلغان خود مشغول بود، گروه بسیاری از مردم و بزرگان مکه و مدینه را به خلافت خویش متمایل کرد. (۳۶) محمد از حمایت عده ای از فقیهان، از جمله: مالک بن انس پیشوای بزرگ فرقه مالکی، برخوردار بود. مالک، فتوایی مبنی بر نقض بیعت مردم با منصور صادر کرد. زیرا به عقیده او: «چون منصور به زور از مردم بیعت ستانده است، پیمانانش باطل و غیر قابل اعتماد است.» (۳۷)

محمد، برادرش ابراهیم را برای نشر دعوت به بصره گسیل کرد. (۳۸) ابراهیم، به زودی بصره را تصرف نمود (۳۹) و زندانیان را آزاد ساخت و عاملان منصور را دربند انداخت. (۴۰) همزمان با این پیروزی، فقیهان و بزرگان بصره به تأیید ابراهیم برخاستند. (۴۱) از آنجمله ابوحنفیه بود که نامه ای به

ابراهیم نوشت و پشتیبانی خود را از وی اعلام کرد. بدین جهت، کار وی در بصره و اهواز و فارس بالا گرفت. (۴۲) و خطر از دو سو خلافت منصور را تهدید نمود. به گفته مسعودی:

«منصور برای مقابله با عبدالله، با گروه بسیاری از خواص خود به مشورت پرداخت و آنان خطر شورش شیعیان کوفه را به وی گوشزد کردند و گفتند: باید راه را بر کوفیان - که ممکن بود به یاری اهل بصره برخیزند - بست. (۴۳) منصور در آغاز از در مدارا درآمد و نامه ای به محمد نوشت و امانش داد. (۴۴) اما محمد که خلافت را حق خود می دانست. نامه ای تند در جواب منصور نوشت و او را به خاطر اینکه علویان را از حق خلافتشان محروم کرده است، به سختی ملامت کرد.» (۴۵)

آنگاه منصور عیسی بن موسی ولیعهد خویش را به جنگ محمد فرستاد. (۴۶) عیسی، با فرستادن نامه هایی به مردم مدینه و دادن وعده های دروغین، آنان را از اطراف محمد پراکنده ساخت. پس از آن، دو سپاه در ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ هـ (۴۷) با هم درآویختند و جنگی خونین رخ داد (۴۸) که سرانجام محمد به قتل رسید و سپاهیانش شکست خوردند. (۴۹) به فاصله اندکی پس از این واقعه، سپاه منصور به مبارزه با ابراهیم آمدند که جنگ میان دو گروه در ذی قعدة ۱۴۵ هـ. ق در دهکده باخمی به وقوع پیوست و ابراهیم و یارانش پس از یک پایداری بی مانند، به قتل رسیدند. (۵۰)

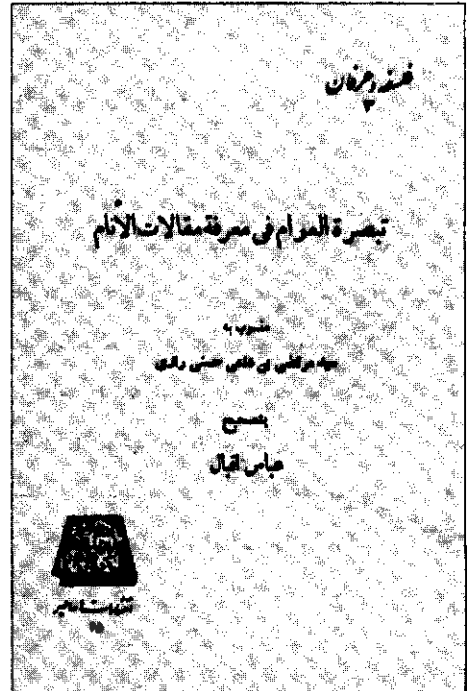
بدین ترتیب، نخستین قیام علویان در زمان خلافت عباسی در خون فرو نشست. اما عباسیان از نتایج و تبعات این قیام در امان نماندند. زیرا محمد، گروهی از داعیان و مبلغان خود را به ولایات و اطراف فرستاده بود و آنان می توانستند موفقیت های چشمگیری به دست آورند.

به شدت هراسان بود، در صدد برآمد که سپاهی برای دفع وی گسیل کند، اما به دلیل دوری و دشواری راه و اشتغال به جنگ‌های داخلی^(۵۴)، از این کار منصرف شد و بنا به پیشنهاد یحیی بر مکی، سلیمان بن جریر را - که به شماخ ملقب بود - مأمور قتل وی کرد. شماخ نزد ادریس رفت و ادعا کرد که پزشک و از جمله شیعیان است. ادریس، مقدم وی را گرامی داشت و از جمله خاصان خویش قرار داد تا آنکه شماخ، فرصت مناسبی برای اجرای توطئه خویش به دست آورد و ادریس را به قتل رسانید و سرپرستی برید مصر را به عنوان جایزه دریافت کرد.^(۵۵)

به دنبال این حادثه، یاران و علاقمندان ادریس نام نوزاد وی را ادریس گذاشتند و او را به رهبری خود برگزیدند. ادریس دوم، بنیاد گذار واقعی دولت ادریسیان است که می‌توان آن را اولین دولت مستقل شیعی و پس از امویان اندلس دومین دولت مستقلی دانست که از پیکره عظیم خلافت عباسی جدا گردید.

پس از استقلال کامل ادریسیان و ناامیدی عباسیان از سرکوب آنان، هارون الرشید ناچار سر در لاک دفاعی فرو برد و برای آنکه از خطر حملات آل ادریس به قلمرو خلافت خویش در امان بماند، دولت نیمه مستقل اُغالیه را به عنوان سدی میان قلمرو خلافت و ادریسیان در تونس تأسیس کرد.^(۵۶) بنابراین، دولت آل ادریس نه تنها قسمتی از قلمرو خلافت عباسی را از پیکره آن جدا ساخت، بلکه موجب پدید آمدن دولت نیمه مستقل دیگری نیز گردید.

بنیان گذار این دولت، ابراهیم بن الاغلب بود که هارون الرشید به سال ۱۸۴ هـ حکومت تونس را در قبال خراج سالانه ۴۰۰۰۰ دینار، مشروط بر جلوگیری از نفوذ آل ادریس به قلمرو خلافت



■ تشکیل اولین دولت شیعی

یکی از داعیان محمد، برادرش ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) بود. ادریس، پس از شکست قیام نفس زکیه، در یکی دیگر از قیام‌های علوی که به رهبری حسین بن علی بن حسین در مدینه پا گرفت، شرکت کرد، و چون این قیام به زودی سرکوب شد، ناچار به مصر و سپس مراکش در شمال آفریقا گریخت.^(۵۱) در آنجا، برترین قبیله زناته، ادریس را به اعتبار علوی بودنش به پیشوائی خود برگزیدند. (۱۷۲ هـ) وی پس از آنکه اولین دولت مستقل شیعی را در شهر فاس پایتخت پرافتخار اداره، بنیاد نهاد،^(۵۲) به دست یکی از جاسوسان هارون - که به دستور وی، خود را مانند یکی از خواص ادریس درآورده بود - به قتل رسید.^(۵۳) (۱۷۷ هـ. ق) به گفته طبری:

هارون الرشید که از خطر دولت نوپای ادریس،

کار یحیی بار دیگر بالا گرفت^(۶۱) و امنیت دولت عباسی را به خطر افکند.

هارون الرشید، برای از میان بردن وی امارت طبرستان را به فضل بن یحیی برمکی داد^(۶۲) و او را با ۵۰۰۰۰ سپاهی برای دفع یحیی گسیل کرد^(۶۳) فضل پس از کوشش بسیار سرانجام یحیی را به صلح متمایل ساخت بدین شرط که هارون امان نامه‌ای به خط خود برای وی بفرستد.^(۶۴) هارون امان نامه را که قاضیان و بزرگان بنی‌هاشم نیز گواهان آن بودند، با هدایای بسیار برای یحیی فرستاد.^(۶۵) در نتیجه، یحیی به همراه فضل به بغداد آمد و هارون مقدم وی را گرامی داشت. اما به زودی یحیی را در خانه‌اش بازداشت کرد و فقیهان و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن پیمان نامه فراخواند و سپس یحیی را نیز به قتل رسانید.^(۶۶) البته قتل یحیی، نه تنها از نفوذ علویان در دیلم و گیلان و طبرستان نکاست، بلکه اقدامات وی زمینه مناسبی برای تأسیس اولین دولت مستقل شیعی در قلمرو شرقی خلافت عباسی، یعنی «علویان طبرستان» فراهم ساخت که چگونگی تأسیس این دولت، در صفحات بعد بیان خواهد شد.

■ قیام حسین بن علی

در خلافت هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ هـ)، علویان منطقه حجاز، به پیشوایی حسین بن علی بن حسین بن علی (ع) قیام کردند.^(۶۷) حسین، در ذی‌القعدة ۱۶۹ هـ در مدینه مردم را به امامت خویش فراخواند و گروه بسیاری از علویان که پس از شکست قیام نفس زکیه به دنبال رهبری دیگر بودند، دعوت وی را پذیرفتند.

مورخان درباره انگیزه‌ها و زمینه‌های قیام او اختلاف کرده‌اند به گفته یعقوبی، زمینه‌ساز اصلی

عباسی، به وی واگذار کرد.^(۵۷) امیران اغلیبی نیز به خاطر دوری قلمروشان از بغداد توانستند با اختیارات بسیار حکومت کنند. در نتیجه یک‌گام دیگر در جهت تجزیه خلافت عباسی برداشته شد.^(۵۸)

■ قیام یحیی بن عبدالله بن حسن

یکی دیگر از مبلغان نفس زکیه، یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) بود که در ناحیه دیلم و طبرستان بر ضد عباسیان قیام کرد. یحیی، با استفاده از موقعیت طبیعی این سرزمین توانست مشکلاتی برای خلافت عباسی به وجود آورد. زیرا ناحیه کوهستانی گیلان، دیلم، طبرستان و گرگان به وسیله کوه‌های مرتفع البرز و جنگلهای انبوه، از فلات ایران منقطع و غیرقابل نفوذ بود.^(۵۹) به همین دلیل تلاشهای مکرر اعراب برای فتح این سرزمین، همواره با شکست روبرو شده بود و بر رغم کوششهای بسیار آنان، ناحیه گیلان و دیلم تا این تاریخ به تصرف فاتحان عرب که در جلگه‌ها آسانتر می‌جنگیدند، در نیامده بود. از این رو، علویان که مورد تعقیب و آزار عباسیان بودند به پناه این حصار طبیعی درآمدند و به خاطر مخالفت با دستگاه حاکم، مورد استقبال بومیان آن سرزمین قرار گرفتند.

این علویان به تدریج اسلام را در قالب مذهب شیعه در آن سامان رواج دادند و به یاری اهالی آن دیار، پایگاه مستحکمی در برابر عباسیان به وجود آوردند. هنگامی که قیام محمد نفس زکیه با شکست روبرو شد و پیروانش مورد تعقیب آل عباس قرار گرفتند، یحیی که در ری و طبرستان به دعوت مشغول بود، به دیار دیلم رفت و مردم آنجا را به امامت خویش فراخواند.^(۶۰) مردم با شور و شوق بسیار دعوتش را پذیرفتند و با وی بیعت کردند و او را «فرمانروای دیلم» خواندند. در نتیجه

دریای خزر، شامل: طبرستان، گرگان، گیلان و دیلم بود که زیر نفوذ و سلطهٔ سلسله‌هایی نظیر: قاریان و پادوسپانان، قرار داشت.

بنابر مدارک تاریخی در «اوایل قرن سیم که دامنهٔ فتوحات اسلامی در آسیا تا حدود چین و در آفریقا تا سواحل بحر اطلس و در اروپا تا وراء کوه‌های آلپ امتداد یافته بود و در پایتخت‌های اسپانیا و پرتغال به جای ناقوس، صدای اذان مسلمین طنین می‌انداخت، در کوه‌های طبرستان،

قیام حسین، ظلم و تعدی هادی عباسی بر علویان و قطع کردن مواجب و مستمری آنان بود.^(۶۸) اما بنا بر گفتهٔ گروهی دیگر از مورخان، حسین مدتها پیش از آن، در صدد به دست آوردن خلافت بود، زیرا آن را حق خاندان علوی می‌دانست و به دنبال فرصتی برای قیام بود. تا آنکه ظلم و تعدی هادی بر علویان زمینهٔ این کار را فراهم ساخت.* حسین در مدت یازده روز مدینه را به تصرف درآورد. زندانیان را رها کرد^(۶۹) و عاملان عباسی را به زندان افکند.

آنگاه به سوی مکه رفت و در شش میلی آن شهر، در محلی به نام «فخ» با سپاه عظیم عباسی روبرو گردید.^(۷۰) در آنجا حسین و یارانش به سختی پایداری کردند.^(۷۱) اما سرانجام نیرویشان در هم شکست و حسین و گروه بسیاری از پیروانش به قتل رسیدند.^(۷۲) بدین ترتیب، یک بار دیگر تلاش شیعیان برای به دست آوردن خلافت با شکست روبرو شد و مانند همیشه این تلاش با اقدام سرکوب‌گرانهٔ عباسیان به یک مصیبت دردناک مبدل گردید.

علویان این مصیبت را پس از حادثهٔ هولناک کربلا بزرگترین حادثهٔ غمبار تاریخ خود به شمار آورده و در سوگ شهیدان آن قیام، شعرها سروده‌اند.[□]

■ دولت علویان طبرستان

خلافت اسلامی در جریان قرون اولیهٔ هجری بر سرزمینهای وسیع میان کوه‌های پیرنه در شمال شرقی شبه جزیرهٔ ایبری تا مرزهای غربی چین نفوذ سیاسی مذهبی خود را گسترانیده بود.[●] هنوز قسمتهایی از این سرزمینها که پای اعراب بدانجا نرسیده بود، حکومت‌های مستقل محلی داشتند و از نظر دینی و فرهنگی، همچنان سنت پیش از اسلام خود را حفظ کرده بودند. از آنجمله، کرانهٔ جنوبی

* به گفتهٔ ابوالفرج اصفهانی، «حسین، مردم را به کتاب خدا، سنت پیامبر و بیعت با «الرضا من آل محمد(ص) فرا می‌خواند» که در صورت صحت این روایت، نمی‌توان عامل اصلی قیام او را بعضی مسائل شخصی، که مورخان نقل کرده‌اند، دانست.

ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۹۹.

□ یک نمونه از این اشعار چنین است:

فلا بکین علی الحسین

بعونه وعلی الحسین

وعلی ابن عاتکه الذی

انروه لیس له کفن

ترکوا یفخ غدوه

فی غیر منزله الوطن

کانوا اکراماً قتلوا

لاطانشین ولا جین

غسلوا المذله عنهم

غسل الثیاب من الدرن

هدی الناس بجدهم

فلهم علی الناس الیومین

ابوالحسن، مسعودی، ج ۳، ص ۳۳۷. ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۰۵.

● به گفتهٔ مقدسی، مملکت اسلام از شرق به کاشغر و از غرب تا سوس امتداد داشته و ده ماه راه بوده است. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم، فی معرفهٔ الاقائیم، چاپ دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ ص ۶۴) و به گفتهٔ ابن حوقل، مملکت اسلام از شرق به کشور هند و از غرب به سرزمین سیاهان سواحل اقیانوس اطلس و از شمال به بلاد روم و ارمنستان، و آلان و آران و خزر، و سرزمینهای بلغار و اسلاو و ترکستان و چین و از غرب به خلیج فارس محدود می‌شود (آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج اول، ترجمهٔ علیرضا ذکارتی قراگوزلو، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۵)

برو غالب شدی و بر روی زمین دیگر اقالیم، مقام نتوانستی فرمود، برای امن بدین زمین آمدی...» (۷۵) سادات علوی، گروهی از این فراریان هستند که پس از شکستهای پیاپی قیامهای شیعی در زمان عباسیان، به آن دیار پناه آوردند. اما اینکه دقیقاً در چه زمانی آنان به طبرستان و گیلان و دیگر نواحی گریخته‌اند، محل اختلاف است. ابوالفرج اصفهانی این واقعه را مربوط به زمان خلافت متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ ه. ق) می‌داند. (۷۶) ابن اسفندیار، آغاز آمدن علویان را اندکی جلوتر، یعنی به هنگام خلافت مأمون می‌داند. به گفته‌ی وی:

«چون خبر غدیری که با رضا(ع) کرده به سادات رسید، هر جا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند. بعضی را همینجا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته همینجا مانده، تا به عهد متوکل خلیفه که ظلم او بر سادات از حد گذشت، گریخته و در کوهستان و طبرستان و بیشه این طرف جا ساختند.» (۷۷) در حالی که رایینو، این واقعه را مربوط به زمان خلافت المستعین (۲۴۹ ه. ق) دانسته است. او در رساله دودمان علوی مازندران می‌نویسد:

«پس از آنکه شورش یحیی بن عمر* در کوفه

* قرآن کریم می‌فرماید: «وجادلهم بالی هی احسن» قرآن کریم، نحل، آیه ۱۲۵ و «لا اکره فی الدین» قرآن کریم، بقره، آیه ۲۵۶.

□ زین الاخبار، از مقایسه این روایت با روایات متعددی که بلاذری در فتوح البلدان آورده است، معلوم می‌شود که حتی آن بخشهایی از طبرستان که ظاهراً سلطه خلفا را پذیرفته بودند، نیز، دائماً به دنبال فرصتی مناسب برای عصیان و سرکشی و ارتداد بوده‌اند.

● یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی(ع) به سال ۲۴۹ ه. ق در سامره برخوردی با حاکم عباسی پیدا کرد که موجبات شورش او را فراهم ساخت. یحیی از همان جا به حالت اعتراض به کوفه رفت و مردم آن دیار بر او فراهم شدند. آنگاه در زندانها را بگشود و عامل کوفه را بیرون راند و کارش بالا گرفت. پس مستعین (خلافت = ۲۴۸ -

آتشکده‌های دین زردشت دایر و مشتعل بود و اسپهبدان هنوز کیش نیاکان خود را از دست نداده بودند. فقط در عهد المعتمد بالله (خلافت ۲۱۸ - ۲۲۷ ه. ق)، فارن بن شهریار، به خواهش خلیفه مزبور اسلام پذیرفت. در واقع، چون این سرزمین دارای کوههای بلند و استوار و جنگلهائی انبوه و راههائی تنگ و باریک و نفوذ ناپذیر، و نعمتها و مواهب فراوان بود، (۷۳) و اعراب نیز به جای تبلیغ مسالمت‌آمیز و مجادله «بالتی هی احسن» در گسترش اسلام، از نیروی نظامی - که با احکام الهی و سنت نبوی مغایرت داشت* - بهره می‌گرفتند، به همراه زمینه‌های نارضائی باطنی مردم آن دیار، ایستادگی در برابر اسلام و حکومتهای اسلامی را فراهم ساخت. (۷۴) بجز بخشهایی از طبرستان و گرگان که در اواخر قرن اول هجری، فتح گردید، بقیه نواحی از نفوذ و سلطه خلافت به دور بود. تا آنکه سرانجام به وسیله داعیان شیعی، اسلام در آنجا انتشار یافت. به گفته گردیزی:

«یزید بن مهلب... اندر سنه ثمان و تسعین از راه نسا از جانب دژ آهنین گرگان را بگشاد و چون بازگشت، گرگانیان دیگر، مرتد شدند. پس یزید بن مهلب دیگر باره لشکر بساخت و به گرگان رفت. مردمان گرگان اندر کوه ریختند و یزید از پس ایشان اندر کوه شد و دوازده هزار مرد از ایشان بکشت و...» □

بعلاوه دژهای طبیعی این سرزمین، همواره پناهگاه کسانی بود که از تعقیب و آزار خلفا و حکمرانان در هراس بودند. چنانکه ابن اسفندیار گفته است:

«از قدیم الایام همیشه طبرستان، اکاسره و جبابره را کھف و ملجأ و معقل بود. از حصانت و امتناع و توعر مضایق، و مانند حرانیه که کنوز و ذخایر آنجا فرستادندی و هر جاننداری که دشمن

بیشتر به روستائیان تعلق داشت - به عنوان ملک دولت ضبط کرد.^(۸۱)

این موضوع، خشم و نفرت مردم، خصوصاً توده‌های روستائی را برانگیخت. شورشیان از حسن بن زید - یکی از علویانی که در ری پنهان می‌زیست - دعوت کردند تا رهبری قیام را برعهده گیرد. حسن بن زید که عالمی بزرگ و فقیهی توانا بود،^(۸۲) بدین دعوت پاسخ مثبت داد و در امور سیاسی نیز توفیق بسیار یافت. زیرا با بهره‌گیری از نارضایی مردم طبرستان و گیلان، توانست آنان را برضد عاملان عباسی متحد گرداند و در نتیجه این قیام با پشتیبانی عمومی مردم در سال ۵۵۰ هـ. ق به پیروزی رسید و دولتی از علویان زیدی بنیاد یافت که دامنه قدرت آن، گیلان و دیلم و طبرستان و حتی قسمتی از خراسان را دربر گرفت.^(۸۳)

بدین ترتیب دومین دولت مستقل شیعی تشکیل گردید و بر رغم خواست عباسیان قسمتی دیگر از قلمرو امپراتوری عباسی از پیکر عظیم آن جدا شد.

→ ۲۵۲ هـ. ق) یکی از ترکان را به نام «کلکاتکین» با سپاهی بزرگ به نبرد یحیی فرستاد. دو سپاه، در محلی به نام «شاهی» - که میان کوفه و بغداد قرار داشت - با هم در آویختند که سرانجام یحیی در میدان جنگ به قتل رسید. (احمد بن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۷، طبری، پیشین، ج ۷، ص ۴۲۵، ابوالحسن مسعودی، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۷ - ۱۴۹.

سرکوب شد، سادات علوی و بنی هاشم از حجاز و سوریه و عراق، گروه‌گروه به طبرستان آمدند و این کار همچنان ادامه یافت.^(۷۸)

با آنکه هر کدام از این روایات درست به نظر می‌رسد، تردیدی نیست که سادات علوی، پیش از این نیز با طبرستان در ارتباط بودند و اهمیت سیاسی جغرافیائی آن را دریافته بودند. به همین خاطر، یحیی بن عبدالله پس از شکست قیام نفس زکیه به طبرستان گریخت و به دعوت مردم آن دیار پرداخت. و راه را برای دیگر علویانی که از تعقیب و آزار کسانی چون: هارون، مأمون، متوکل و مستعین و... در امان نبودند، هموار کرد.

همزمان با انتقال علویان به ری، طبرستان و دیگر نواحی ایران، فردی به نام محمد بن اوس، از جانب محمد بن طاهر بن عبدالله (حکومت = ۲۵۹ - ۲۴۸ هـ. ق) بر طبرستان و دیگر نواحی ایران حکومت می‌کرد. با توجه به گسترش نفوذ علویان و توجه عامه مردم به آنان، تلاش عمده و مأموریت سیاسی - نظامی او معطوف به جلوگیری از دعوت شیعیان از یک طرف، و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان از طرف دیگر بود.^(۷۹) امیر طاهری، روستائیان را زیر فشار سخت گذاشت^(۸۰) و مالیات و خراج را سه برابر کرد و به گفته طبری: «حتی اراضی موات و جنگلها و مراتع را - که

● یادداشتها

۳ - احمد امین، ضحی الاسلام، صص ۳۸۱/۳، ۳۸۰، مکتبه النهضه المصریه، الطبعة السادسة، قاهره، ۱۹۶۲.
 ۴ - احمد شبلی، التاريخ الاسلامی والحضارة الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۰، قاهره.
 ۵ - العیون والحدائق، ۱۸۱.

۱ - عبدالعزیز الذوری و عبدالجبار مطیعی، اخبار الدوله العباسیه، صص ۲۰۷ - ۲۰۶، بیروت، ۱۹۷۱؛ مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۵۹/۶، نشر و ترجمه کلمان هوار، ۱۸۹۹ - ۱۹۱۹.
 ۲ - اخبار الدوله العباسیه، ص ۱۹۹.

- ۶- دینوری، ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ص ۱۳۵/۲، مصر، ۱۳۵۶.
- ابن حبيب، اسماع المغتالين، ص ۲۰۶، به كوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۷۴ هـ، ۱۹۵۴ م.
- ۷- احمد شبلي، ۲۵۴/۳.
- ۸- اخبارالدوله العباسيه، ۴۰۳.
- ۹- جهشيارى، ابو عبدالله محمد بن عبدوس، الوزراء والكتّاب، ص ۵۷، قاهره، ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م.
- ۱۰- يعقوبى، احمد بن واضح، تاريخ اليعقوبى، ۳۴۹/۲، بيروت، دار صادر. مسعودى، ابوالحسن على بن الحسين، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ۲۵۳/۳، بيروت، دارالمعرفه.
- ۱۱- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، ۸۱/۶، ۳۴۹/۳ - ۳۵۰، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۲- شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، الملل والنحل، صححه وعلّق عليه استاذ الشيخ احمد ملحى، محمد المحامى الشرعى بلجيز، ۱۳۶۷ هـ، ۱۹۴۸ م، ۲۴۳/۱. اشعري، ابوالحسن، على بن اسماعيل، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، تحقيق: محيى الدين عبدالحميد، مصر، ۱۹۵۰ - ۱۹۵۴ م، ۹۳ - ۹۴. خوارزمي، ابو عبدالله محمد بن احمد، مفاتيح العلوم، ۲۹، مصر، ۱۳۴۲ هـ. سيد مرتضى، بن داعى حسنى تبصرة العوام فى معرفة مقالات الانام به تصحيح عباس اقبال، ص ۱۷۸، انتشارات اساطير، ۱۳۶۴.
- ۱۳- شهرستاني ۲۴۳/۱.
- ۱۴- اخبارالدوله العباسيه، ۱۶۵ - ۱۷۳. مقدسى، ۵۸/۶. ابن عبد ربه، العقد الفريد، احمد امين و ديگران، ۴۷۵/۴، قاهره، ۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۳ م، شهرستاني، ۲۴۳/۱. يعقوبى، ۱۳۷/۲. ابن خلكان، شمس الدين ابوالعباس احمد، وفيات الاعيان فى انباء ابناء الزمان، صححه محمد محيى الدين، عبدالحميد ۵۹۳/۲، قاهره، ۴۹ - ۱۳۴۸ ق.
- ۱۵- اخبارالدوله العباسيه، ۱۷۳ - ۱۶۵.
- ۱۶- شهرستاني، ۲۴۳/۱. طبرى، ۱۱۷/۶. قلقشنلى، ابوالعباس، احمد، صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، ۱۴ جزء، ۳۳۳/۱، قاهره المؤسسة المصريه العامه للتأليف والترجمه والنشر، ۱۹۶۳ م.
- ۱۷- طبرى، ۳۰/۳.
- ۱۸- اخبارالدوله العباسيه، ۱۶۵.
- ۱۹- ابن اثير، عزالدين بن الحسن، على بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، ۱۲ ج، ۵۴۰/۵، بيروت، دار صادر، دار بيروت، ۱۳۸۵ هـ، ۱۹۶۵ م.
- ۲۰- همان، ۵۳۸/۵.
- ۲۱- حسن ابراهيم حسن، تاريخ اسلام السياسى والدينى والثقافى، ۴ جلد، ج ۲، ص ۱۵۰، چاپ هفتم، بيروت، الاندلس، ۱۹۶۴ م.
- ۲۲- ابن اثير، ج ۵، ص ۵۴۱.
- ۲۳- طبرى، ج ۶، ص ۱۹۷. ابن عبد ربه، پيشين، ج ۵، ص ۸۱ قلقشنلى، ج ۱، ص ۳۳۳.
- ۲۴- ابن كثير، البدايه والنهايه، ج ۱۰، ص ۲۱۷.
- ۲۵- مسعودى، ج ۲، ص ۲۷۷. طبرى، تفسير ذيل آيه ۲۱۴ سوره ۲۶.
- ۲۶- صحيح المسلم، ج ۴، ص ۱۸۷. ابن عبد ربه، ج ۴، ص ۲۹۱.
- ۲۷- احمد بن واضح يعقوبى، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ۲۸- دعبيل خزاعى متوفى به سال ۲۴۶ هـ. ق از جمله شاعران بزرگ شيعة است. ابن خلكان، ج ۱، ص ۱۰۸، خطيب بغدادى، ابوبكر احمد بن على الخطيب، تاريخ بغداد، ۳۸۲/۸، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
- ۲۹- در بعضى نسخه‌ها جون مبادر آمده است.
- ۳۰- المرزبانى الخراسانى، محمد بن عمران، اخبارالشعراء الشيعه، اخبارالسير الحميرى، تقديم و تحقيق: الدكتور الشيخ محمد هادى الامينى، چاپ دوم، ۱۰۰ - ۱۰۱، بيروت، شركة الكتبي للطباعة والنشر، ۱۴۱۳ هـ.
- ۳۱- يزيد بن ربيعه بن المفرغ الحميرى متوفى ۱۷۳ هـ. ق. نك: ابوالفراج اصفهانى، الاغانى، ج ۷، ص ۲۲۹. سيد مجسن امين العالمى، اعيان الشيعه، ۱۲ جزء، ۱۵۲/۱۲، بيروت، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م. ابن الحزم الاندلسى، ابوعلى محمدعلى بن احمد، الفصل فى الملل والاهواء والنحل، ۵ جلد، ص ۴۳۶، مصر، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ هـ.
- ۳۲- سيد مرتضى داعى ۲۸ - ۲۹.
- ۳۳- به گفته مورخان، محمد ابن لقب را به خاطر زهد و عبادت و ايمان بسيارش يافته بود: ابوالحسن مسعودى، ج ۳، ص ۳۰۶. ابوالفراج اصفهانى، مقاتل الطالبيين، ص ۱۲۲ - ۱۲۵، نجف، محمدكاظم الكتبي، ۱۳۸۵ ق.
- ۳۴- ابن اثير، ج ۵، ص ۵۱۳. ابن الطقطقى، محمد بن على بن طباطبا، الفخرى فى آداب السلطانيه والدول الاسلاميه، ص ۱۶۴ - ۱۶۵، مصر، ۱۳۴۰ ق.
- ۳۵- ابن اثير، ج ۵، ص ۵۱۳.
- ۳۶- احمد بن واضح يعقوبى، ج ۲، ص ۳۷۶. ابن اثير، ج ۵، ص ۵۳۳.
- ۳۷- طبرى، تاريخ الطبرى، ج ۶، ص ۱۹۰. قس: ابن قتيبه، ج ۲، ص ۱۹۹ که بدون اشاره به نفس زكيه، اين موضوع را آورده است.
- ۳۸- احمد بن واضح يعقوبى، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۳۹- همان، ج ۲، ص ۳۷۷.
- ۴۰- محمد بن جرير طبرى، ج ۶، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.
- ۴۱- ابن اثير، ج ۵، ص ۵۶۳.
- ۴۲- همان، ج ۵، ص ۵۶۳.
- ۴۳- محمد، بن جرير طبرى، ج ۶، ص ۱۹۴.

- ۴۴- ابن الطقطقی، ص ۱۶۶.
- ۴۵- طبری، متن کامل نامه منصور که مشحون از سخنانی ملایم و تحریک کننده است و نیز نامه تند نفس زکیه را آورده است. طبری، ج ۶، ص ۱۹۵-۱۹۸.
- ۴۶- احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۴۷- ابوحنیفه دینوری این واقعه را در ۱۴۴ هـ ق می‌داند.
- ۴۸- ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۴۷.
- ۴۹- احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۶. مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۳۴۰.
- ۵۰- طبری، ج ۶، ص ۲۶۱. یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۸.
- ۵۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۷.
- ۵۲- ابن ابی زرع، روض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب، ص ۱۵، چاپ تورنبرگ، آپسالا، ۱۸۴۳م. استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام با جداول تاریخی و نسب‌های ایشان. به کوشش عباس اقبال آشتیانی، ص ۳۵.
- ۵۳- احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۵.
- ۵۴- فیاض، تاریخ اسلام، ص ۲۲۰.
- ۵۵- محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۴۱۶.
- ۵۶- حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۵۷- ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۰۶، استانلی لین پول، ص ۳۸-۳۶.
- ۵۸- بوسورت، کلیفورداموند، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۵۱، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۵۹- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن کاتب، تاریخ طبرستان، ۲ جلد، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ج ۱، ص ۷۶. تهران، ۱۳۲۰.
- ۶۰- ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۰۹.
- ۶۱- محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۷۶.
- ۶۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۳۱۲.
- ۶۳- محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۷۶.
- ۶۴- ابوالفرج اصفهانی، ۳۱۲.
- ۶۵- محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۷۶.
- ۶۶- طبری چگونگی این موضوع را به تفصیل آورده است: محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۲۵۳.
- ۶۷- ابوحنیفه دینوری، ص ۳۸۶، مسعودی، ج ۳، ص ۳۳۶.
- ۶۸- احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴.
- ۶۹- محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۴۱۳.
- ۷۰- ابن طقطقی، ص ۱۹۰.
- ۷۱- ابوالحسن مسعودی، ج ۳، ص ۳۳۶.
- ۷۲- احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۵ ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۰۰.
- ۷۳- ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۷۶.
- ۷۴- عبدالحی گردیزی، ابوسعید، زین الاخبار، با مقدمه محمد قزوینی، ۸۴-۸۶، تهران، ۱۳۲۷ هـ ق.
- ۷۵- ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۷۶.
- ۷۶- ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۹۵، قس: ابن اسفندیار که چگونگی مظالم متوکل بر علویان و آمدن آنان به طبرستان را بیان می‌کند. همان، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۶.
- ۷۷- ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۲۷.
- ۷۸- ه. ل. زابینو، تاریخ سادات مازندران، ترجمه سید محمد طاهری شهاب، ص ۱۳۱، تهران، انتشارات ارمان، ۱۳۲۰ هـ.
- ۷۹- ک. ا. بوسورت، ص ۱۵۸.
- ۸۰- ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۳۰.
- ۸۱- محمد بن جریر طبری، ج ۷، ص ۴۳۱.
- ۸۲- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ص ۲۷۴، مصر، المطبعة الرحمانیه، ۱۳۴۸ ق. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۸۳- محمد بن جریر طبری، ج ۷، ص ۴۳۱-۴۳۲. ابوالحسن مسعودی، ج ۴، ص ۱۵۳.

